

علویان در مصر پیش از استقرار فاطمیان

فوزیه لشنی^۱
نگار ذیلابی^۲

چکیده: جامعه علویان پیش از استقرار حکومت فاطمیان در مصر، اقلیتی قابل توجه بوده است. این پژوهش با رویکردی توصیفی-تحلیلی در پی پاسخ به این پرسش است که علویان بر اثر چه زمینه‌ها، عوامل و انگیزه‌هایی از شهرهای مختلف جهان اسلام به مصر مهاجرت کردند و از آغاز سکونت تا نیمه سده چهارم، چه تحولات سیاسی و اجتماعی را از سر گذراندند و سیاست‌های متقابل میان آنها و طبقه حاکم تابع چه اهداف و انگیزه‌هایی بوده است؟ از پردازش داده‌های منابع متنوع تاریخی، برمی‌آید که پیش از استقرار فاطمیان، سیاست والیان و حاکمان در قبال علویان، غیرمذهبی و عمدتاً بر اقتضات سیاسی، اجتماعی و سنت‌های عرفی استوار بوده است؛ چنان که برخلاف تلقی رایج، علویان نیز جامعه‌ای یکپارچه با اهداف مذهبی، قومی یا سیاسی مشخص نبودند. حسنین بیش از خویشان حسینی و جعفری، اهل تعامل و سازگاری سیاسی بودند و در دوره‌های مختلف والیان اموی و عباسی، زیر پوشش تقیه مترصد فرصت‌های همکاری و سازش با دستگاه حاکم بودند؛ چنان که توانستند ضمن انتفاع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در زمان مقتضی، زمینه پیروزی خویشان فاطمی خود را نیز فراهم کنند.

واژه‌های کلیدی: شیعیان مصر، علویان مصر، مهاجرت شیعیان به مصر، حسنین، حسینیان، زیدیان.

f.lashani@ymail.com
N_zeilabi@sbu.ac.ir

۱ فارغ التحصیل مقطع کارشناسی ارشد، دانشگاه آزاد واحد علوم و تحقیقات
۲ استادیار دانشگاه شهید بهشتی (نویسنده مسئول)
تاریخ دریافت: ۹۹/۰۳/۱۸ تاریخ تأیید: ۹۹/۰۶/۰۴

Alawite Community of Egypt before Establishment of the Fatimid Dynasty

Foziyeh Lashani¹
Negar Zeilabi²

Abstract: Egypt's Alawite community was a noteworthy one before Fatimids established themselves in Egypt. This paper aims to find out what factors and motives made Alawites immigrate to Egypt from various cities of the Muslim world. Finally, it tries to see what objectives and motives contributed to the bilateral policies between Alawites and the ruling class. Examining the data from variegated historical sources indicate that the policy implemented by rulers and governors vis-à-vis Alawites was not of a religious nature before Fatimids began to take root in Egypt. Rather, it was mainly based on the political, social and secular traditions. Contrary to popular belief, Alawites did not form a monolithic society with certain religious, ethnic or political purposes. Hasanids, for instance, were more precautionous than their Husainid or Ja'farid relatives. In various periods, Hasanids sought to cooperate and reconcile with the ruling system, and with Umayyad and Abbasid governors under the cover of **taqiya** (precautionary dissimulation of religious belief and practice). They were thus able to both partake of the political, economic and social benefits and pave the way, in propitious moments, for their Fatimid relatives to take power.

Keywords: Egypt's Shia Muslims, Egypt's Alawites, Shia Muslims' immigration to Egypt, Hasanids, Zaydis.

-
- 1 Graduate of the Master's Degree, Science and Research Branch, Islamic Azad University, f.lashani@ymail.com
 - 2 Assistant Professor Shahid Beheshti University (Corresponding Author) N_zeilabi@sbu.ac.ir

مقدمه

بنا بر تصریح نسب‌نویسان، مراد از علویان نوادگان علی بن ابی‌طالب (ع) از نسل حسن (ع)، حسین (ع)، محمد بن حنفیه،^۱ عمر الأظرف (عمر بن التغلیه)^۲ و عباس (بن الکلابیه)^۳ بوده‌اند (ابن کلی، ۱۴۰۷ق: ۳۰-۳۱). علویان به عنوان شاخه‌ای از طالبیان^۴ در زیرمجموعه شجره هاشمیان قرار دارند. ابن سعد (متوفای ۲۳۰ق) و کندی (متوفای ۳۵۰ق) به منظور تفکیک شاخه طالبیان از علویان، عبارت «وُلد علی» یا «وُلد حسین» را بیان کرده‌اند (ابن سعد، [بی‌تا]: ۲۰/۳؛ کندی، ۱۹۰۸م: ۱۸۲) نخستین بار ابوالفرج اصفهانی (متوفای ۳۵۶ق) واژه طالبیان (اصفهانی، ۱۴۱۹ق: ۳۷۲، ۳۷۳) و سمعانی (متوفای ۵۶۲ق) واژه علویان را برای تمییز میان فرزندان علی و دیگر نوادگان ابوطالب به کار برده‌اند (سمعانی، ۱۴۰۹ق: ۳/۳۷۹).^۵ از میان علویان، فرزندان حسن (ع) و حسین (ع) و اعقاب آنان دو شاخه حسنی و حسینی را به وجود آورده‌اند (مقریزی، ۱۳۶۷ق: ۱۳/۱-۱۵)، اما بعدها منابع علاوه بر حسینیون و حسینیون از زیدیان و فاطمیان نیز با عنوان علویان زیدی و فاطمی نام برده‌اند (ابن خلدون، ۱۳۶۶ش: ۱۳۵/۴-۱۴۰؛ قلقشندی، ۱۴۰۵ق: ۱۲۱-۱۲۲، ۱۲۵-۱۲۶ و جاهای متعدد). البته برخی از مورخان عنوان علویه یا علویان را نیز بر پیروان علی (ع) اطلاق کرده‌اند (مقریزی، ۱۴۲۲ق: ۳۷۹/۳-۳۸۱) (—ادامه مقاله). به مرور زمان و با پیدایش منصب نقابت اشرف مصر در دوره طولونیان (کندی، ۱۹۰۸م: ۵۰۵)، ابتدا لقب شریف به حسینیان و حسینیان اختصاص می‌یافت، اما در دوره‌های بعد هاشمیان همه شریف خوانده شدند و نوادگان ابوبکر، عمر و عثمان نیز همین لقب را گرفتند (مقریزی، ۱۹۶۱م: ۱۳۸-۱۳۹؛ برای اطلاع بیشتر درباره نقابت، رجوع شود به: کازوئو، ۱۳۸۶ش: ۹۹ به بعد). چنان‌که علوی بر تبار دلالت دارد و نه لزوماً بر دین و مذهب مشترک؛ گرچه در این برهه زمانی، یعنی از بدو ورود علویان به مصر تا سده چهارم، عموماً علوی بودن با تشیع

۱ مادر محمد، خوله از قبیله بنوحیفه بود (زبیری، ۱۹۵۳م: ۴۱).

۲ مادر عمر، سبیه/سهباء/ام‌حبيب از قبیله بنوتغلب بود؛ به همین دلیل ابن‌سعد او را عمر بن التغلیه خوانده است (ابن‌سعد، [بی‌تا]: ۲۰/۳).

۳ ام‌البنین مادر عباس، از نوادگان کلاب بن ربیع بود. از این رو، ابن‌سعد وی را عباس بن الکلابیه خوانده است (ابن‌سعد، [بی‌تا]: ۲۰/۳).

۴ طالبیان، نوادگان ابوطالب از نسل عقیل، جعفر و علی (ع) می‌باشند (ابن‌اثیر، ۱۹۶۵م: ۳۸۰/۳؛ قلقشندی، ۱۴۰۵ق: ۱۳۷).

۵ بدین ترتیب، میان علویان و طالبیان رابطه عموم و خصوص من‌وجه برقرار است (مروزی، ۱۴۰۹ق: ۸).

قرین بوده است.^۱

ورود علویان به مصر قبل از فاطمیان، آثار مادی و معنوی در خور توجهی بر جای گذاشت و شاید بتوان گفت حضور این گروه‌های علوی در مصر با وجود در اقلیت بودن، زمینه‌ای مناسب برای پذیرش فاطمیان در میان توده‌های مردم مصر فراهم آورد. علویان در روند شهرپذیری و حُسن تعامل با مصریان و گروه‌های مختلف دینی و مذهبی - اعم از اهل سنت و ذمیان - خوش سابقه بودند و مصریان آنها را گرامی می‌داشتند. آثار این گرامیداشت حتی تا امروز در حفظ و احترام به بقاع متبرکهٔ علویان همچون آرامگاه سیده نفیسه (← ادامهٔ مقاله) و مسجد رأس‌الحسین (ع) دیده می‌شود. پرسشهای این پژوهش این هاست:

۱. عوامل و اسباب و انگیزه‌های مهاجرت علویان به مصر چه بوده است؟
۲. نحوهٔ تعامل حکام و مصریان با علویان چگونه بوده است؟
۳. علویان بیشتر در چه مناطقی از مصر زندگی می‌کردند؟
۴. علویان از بدو سکونت تا نیمه سدهٔ چهارم شاهد چه تحولات سیاسی و اجتماعی بوده‌اند و سیاست‌های متقابل میان جامعهٔ علویان و طبقهٔ حاکمیت تابع چه اهداف و انگیزه‌هایی بوده است؟

پیشینهٔ تحقیق

در سال ۱۹۴۷م. حسن ابراهیم حسن و طه شرف در کتاب المعز لدین الله امام اسماعیلی و مؤسس دولت فاطمی در مصر دربارهٔ گرایش مصریان به علی بن ابی طالب (ع) و گرویدن گروه‌هایی از آنان به تشیع از دورهٔ اخشیدیان تا به قدرت رسیدن فاطمیان سخن به میان آورده‌اند، اما به وضعیت شیعیان در دوره‌های قبل از اخشیدیان توجهی نکرده‌اند (حسن و شرف، ۱۳۶۷ق: ۶۹-۷۶). محمد کامل حسین نیز در مقاله‌ای با رویکرد توصیفی و به صورت کوتاه به موضوع تشیع در مصر قبل از فاطمیان پرداخته است (کامل حسین، [بی‌تا]: ۵۸-۷۳). در سال ۱۴۲۷ق. شوقی محمد در کتاب اهل البیت فی مصر به گردآوری مقالاتی از برخی نویسندگان عرب دربارهٔ مشاهد و مزارات اهل بیت (ع) در مصر

۱ در یک مورد نادر عبدالجلیل قزوینی در سده ششم قمری درباره مردی علوی که سنی‌مذهب بوده، خبر داده است (عبدالجلیل قزوینی رازی، ۱۳۵۸ش: ۲۵۳). به نوشته وی دو علوی یکی سنی و دیگری شیعه بر سرای سلطان اجازه دخول خواستند، علوی سنی را نگذاشتند داخل شود «تا بدانی که علوی الا شیعی سره نباشد که تبری کردن از پدر، عاقی باشد و مذهب بفروختن از پرنفاتی».

پرداخت و مؤسسه تقریب ادیان و مذاهب آن را به چاپ رساند. در سال ۱۳۷۵ ش. سید محمدباقر حجتی در دفتر نشر فرهنگ اسلامی کتاب *تاریخ الشیعه* تألیف محمدحسین مظفر درباره گسترش مذهب تشیع در بلاد مختلف اسلامی از جمله ایران، مصر، یمن، چین، آمریکا و غیره را به فارسی برگرداند. نویسنده در اثر خود مصر را از آغاز ورود اسلام پیرو علی (ع) دانسته و گزارش کوتاهی درباره صحابه، علویان و قیام‌های آنان ارائه داده است (مظفر، ۱۳۷۵ ق: ۲۵۷-۲۷۶). یک دهه بعد، در نشریه *دانشکده الهیات مشهد* مقاله‌ای با عنوان «گرایش‌های شیعی در مصر تا میانه سده سوم هجری» منتشر شد. مهدی جلیلی نگارنده این مقاله تشیع و گسترش آن در مصر را از بدو ورود مسلمانان به مصر دانسته و احترام و گرایش برخی حاکمان نسبت به علویان را از آثار پذیرش این مذهب در مصر شمرده است (جلیلی، ۱۳۸۱ ش: ۶۷-۸۹). بیشتر این پژوهش‌ها با رویکردی توصیفی نگاشته شده و حاوی روایات پراکنده‌ای درباره برخی از جنبه‌های زندگی سیاسی یا فرقه‌ای شیعیان مصر است، اما مبنای سیاست‌های حاکمان و جامعه علویان به درستی پردازش و تحلیل نشده و یا در سطحی عام و کلیشه‌ای، تنها بر تقابل‌ها، قیام‌ها و مخالفت‌های گروه‌هایی از علویان محدود مانده است. در این پژوهش تلاش شده علاوه بر ارائه توصیفی منسجم از تاریخ استقرار علویان در مصر، روابط متقابل این اقلیت اجتماعی با حاکمان و والیان عموماً سنی‌مذهب تا قبل از شکل‌گیری دولت فاطمیان بررسی، پردازش و تحلیل شود و تصویری روشن‌تر درباره چگونگی مهاجرت و نیز زندگی سیاسی و اجتماعی علویان مصر در این بازه زمانی ارائه شود.

ورود علویان به مصر

مصر به لحاظ جغرافیایی شامل دو قسمت علیا و سفلی است. مراد از مصر سفلی قسمت ساحلی مدیترانه است و مصر علیا یا صعید از جنوب قاهره تا أسوان امتداد دارد و مشتمل بر صعید علیا (استان‌های قنا و أسوان)، صعید سفلی (استان‌های جیزه، فیوم و بنی‌سویف) و صعید أدنی (استان‌های مینا، آسیوط و سوهاج) است (رمزی، ۱۹۴۵ م: ۱/ق ۱، ۲۸ (مقدمه). زمان دقیق ورود علویان به مصر قبل از ورود فاطمیان روشن نیست؛ براساس داده‌های منابع فرضیات ذیل قابل طرح است:

۱. شاید بتوان نخستین ردّ پا را در مهاجرت اولیه گروهی از مسلمانان مکه به حبشه جست و جو کرد؛ ناحیه‌ای در مجاورت ناحیه نوبه و بخشی از صعيد مصر که به سبب حاکمیت نجاشی مسیحی، از امنیت و آرامشی برخوردار بود. چند تن از هاشمیان در این سفر حضور داشتند و سرپرستی هجرت برعهده جعفر بن ابی طالب بود (ابن اسحاق، [بی تا]: ۱۹۴ به بعد؛ یعقوبی، [بی تا]: ۲/ ۲۹-۳۰؛ طبری، [بی تا]: ۲/ ۱۳۰-۱۳۱). وی پانزده سال در حبشه اقامت داشت و سه تن از فرزندان در حبشه به دنیا آمدند (ابن اسحاق، [بی تا]: ۲۰۸). در واقع، آنها نخستین طالبان متولد بلاد نوبه‌اند که سنگ بنای کوچ به مصر را نهادند. این آشنایی زمینه‌ساز حضور عبدالله بن جعفر بن ابی طالب در میان سپاهیان فاتح مصر (واقعی، ۱۴۱۷ق: ۲/ ۴۸؛ رجوع شود به: ممدوح، [بی تا]: ۳۹، ۴۶) بود و به دنبال آن، در کوچ طالبیان به مصر هم بی تأثیر نبوده است.

جعافره طالبی از نسل جعفر بن ابی طالب، پس از ورود به مصر به ناحیه صعيد رفتند و در اشمونین^۱ ساکن شدند و زمانی که صالح بن علی فرمانده سپاه عباسی به فتح صعيد پایان داد، اقطاع زیادی در روستاهای اهناسی^۲ و بهنس^۳ به آنها بخشید (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۰۱). طایفه‌ای از آنان هم پیمانان امویان مروانی بودند (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۱/ ۶۴۸). محل سکونت شرفای جعافره شهرهای اَسوان تا قوص بوده است (مقریزی، ۱۹۶۱م: ۳۳-۴۰، ۱۵۹؛ قس: خورشید، ۱۹۹۲: ۱۱۴).

۲. تبعید زینب(س) به مصر بعد از واقعه عاشورا به همراه چند بانوی هاشمی و دختران حسین بن علی(ع) در رجب ۶۱ق. و اقامت زینب(س) تا زمان مرگ (رجب ۶۲ق) در خانه مسلمة بن مخلد - کسی که سابقه وی در مخالفت با عاملان علی بن ابی طالب(ع) در مصر در منابع منعکس شده (یعقوبی، [بی تا]: ۲/ ۱۸۸؛ طبری، [بی تا]: ۴/ ۴۳۰، ۵/ ۹۹-۱۰۰؛ کندی، ۱۹۰۸: ۳۷-۴۰) - گزارش مهم دیگر از مهاجرت علویان است که توسط عییدلی (متوفای ۲۷۷ق) روایت شده است (عییدلی، ۱۴۰۱ق: ۱۷-۱۹؛ این نخستین مهاجرت

۱ اشمونین/ اشمون: شهری قدیمی و همیشه آباد و قصبه کوره‌ای از کوره‌های صعيد ادنی واقع در غرب نیل (یاقوت حموی، [بی تا]: ۱/ ۲۸۳).

۲ اهناس: نام دو مکان در مصر؛ یکی کوره‌ای در صعيد ادنی و دیگری ناحیه بسیار قدیمی که بیشتر آن خراب شده و در غرب نیل واقع است و از فسطاط زیاد دور نیست (یاقوت حموی، همان، ۱/ ۴۰۹).

۳ بهنس: شهری در صعيد ادنی واقع در غرب نیل همیشه آباد و بزرگ و وسیع است (یاقوت حموی، همان، ۱/ ۷۷۱).

حسینیان به مصر بوده است؛ قس: ممدوح، [بی‌تا]: ۸۲). منابع دیگری هم از مزار زینب(س) در مصر یاد کرده‌اند؛ از جمله ابو عبدالله محمد الکوهینی الفاسی در سال ۳۶۹ق. مزار زینب(س) را زیارت کرده و جزئیاتی از بنا را توصیف کرده است (قاسم المصری، ۳۵۳ق: ۷۵؛ قائدان، ۱۳۴۴ق: ۱۳۰). همچنین بلوی (۷۳۸) در *تاج المشرق* (بلوی، [بی‌تا]: ۳۵/۱) و شمس‌الدین محمد بن الزیات (۸۱۴) در *الکواکب السیارة* (ابن‌الزیات، [بی‌تا]: ۲۸۴)، سخاوی در *الضوء اللامع* ([بی‌تا]: ۱۳۱) و شماری دیگر از دانشوران مسلمان مدفن زینب(س) را در مصر نوشته‌اند.^۱

۳. دسته‌ای دیگر از جعفره از نسل جعفر صادق(ع) معروف به شریف قاسم در آسیوط ساکن شدند (قلقشندی، ۱۴۰۵ق: ۱۲۱-۱۲۲).^۲ برخی از آنان نیز بین منفلوط و آسیوط زندگی می‌کردند.^۳ دیگر هاشمیان (حسنیون، حسینیون و عقیلیون) در آسوان به سر می‌بردند (بصری عباسی، ۱۴۱۵ق: ۱۹). بنی‌قلیون، بنی‌سمسار، بنی‌ابوعساف، بنی‌نسیب‌الدوله و بنی‌وراق، بنی‌فواطم و بنی‌قناده از دیگر اعقاب معروف علویان در این مناطق بوده‌اند (نجاشی، ۱۴۰۸ق: ۱/۱۱۰ «پانویس»). بیشتر هاشمیان به خصوص جعفره در سده‌های اول و دوم در منطقه صعید که محل اقامت قبایل مهاجر عرب بود، ساکن شدند. قبایل عربی ساکن این منطقه به علویان به دیده تقدیر و احترام می‌نگریستند (یاقوت حموی، [بی‌تا]: ۵۵۶/۳؛ رجوع شود به: سیده کاشف، ۱۴۰۶ق: ۱۹). به این ترتیب قبایل عربی زمین‌های وسیعی را طی دوره امویان و عباسیان در صعید علیا و نوبه که مناطقی حاصلخیز و پربرکت بودند، مالک شدند (مسعودی، ۱۹۸۹م: ۲۵۹/۵-۲۶۰). پس از سخت‌گیری‌های متوکل تعداد زیادی از علویان مصر مخفیانه به صعید و آسوان پناه بردند و همان‌جا ساکن

۱ اصغر قائدان در مقاله «مدفن زینب الكبرى فی مصر؛ دراسة و تمحیص للأراء التاريخية المختلفة» (۱۴۳۳ق: ۱۲۱-۱۴۰). با بررسی تفصیلی منابع و شواهد متنوع، نتیجه گرفته است که مدفن مشهور در زینبیه دمشق در اصل متعلق به زینب صغری دختر کوچک‌تر امام علی(ع) و أم‌شعیب مخزومی است و مدفن زینب کبری (حاضر در واقعه کربلا) در قنطرة السباع مصر واقع است.

۲ محله‌های بنی‌حسین از توابع و نواحی قدیمی شهر آسیوط است که توده/ تبه بنی‌حسین نامیده می‌شده است. ابن‌دقماق آن را جزء آبادی‌های منفلوط بیان کرده و بنی‌حسین اشراف نامیده شده است (قلقشندی، [بی‌تا]: ۳۵۹/۱؛ رمزی، ۱۹۴۵م: ۴/۲، ۲۷، ۳۲).

۳ پسر نفس زکیه با دختر رئیس قبیله معافر، عمامه بن عمرو معافری، ازدواج کرد. وی در این روستا زندگی کرد تا درگذشت و در همان‌جا به خاک سپرده شد (قلقشندی، ۱۴۰۵ق: ۱۳۲؛ قس: مقریزی، ۱۶۹۱م: ۹۰-۹۱).

شدند (سیده کاشف، ۱۴۰۶ق: ۱۵۱-۱۵۳؛ ممدوح، [بی‌تا]: ۵۹).^۱

در منابع مربوط به سده‌های میانه اطلاعات زیادی درباره دیگر مراکز استقرار علویان در دست نیست؛ تنها اطلاع مهم از منبعی متأخر یعنی یاقوت حموی (متوفای ۶۲۶ق) است مبنی بر ورود عده‌ای از شیعیان علوی و غیرعلوی به مصر و وقف شهر قفط برای آنان از جانب علی بن ابی‌طالب (ع) در زمان خلافت او (یاقوت حموی، [بی‌تا]: ۱۵۲/۴). اسناد روایت یاقوت حموی مشخص نیست، اما گویا قفط یگانه شهر موقوف در مصر و از لحاظ اقتصادی شهری زنده و پررونق بوده و مردمانش عمدتاً ثروتمند و در کار تجارت با هند فعال بودند. این شهر به تدریج از سال ۴۰۰ق. رو به ویرانی نهاد و تمرکز جمعیتی و فعالیت‌های اقتصادی به قریه هم‌جوارش قوص منتقل شد (مسعودی، ۱۹۸۹م: ۱۳۵/۲-۱۳۶؛ ادفوی شافعی، ۱۳۸۶ق: ۱۳؛ ابن‌دقماق، ۱۳۱۰ق: ۲۸/۲). گویا بعدها قفط دوباره جان گرفت؛ چنان‌که بنا بر گزارش ادریسی در قرن ششم شهر شیعه‌نشین قفط به لحاظ اقتصادی شهری پررونق و شکوفا بوده و در کشت دانه‌های روغنی و تولید اقلامی چون صابون زبانزد بوده است (ادریسی، [بی‌تا]: ۱/۱۲۸؛ ابن‌دقماق، ۱۳۱۰ق: ۲/۳۳؛ ابوالفداء، ۲۰۰۶م: ۱۴۹).

علویان تحت حاکمیت والیان اموی

یکی از دلایل مهاجرت‌های اولیه علویان به مصر نزاع و تفرقه در میان آنان با خویشاوندان هاشمی‌شان بود که عمدتاً به واسطه امویان شکل می‌گرفت. سیاست‌های امویان در تسلط بر اقوام و اتباع متکثر در قلمرو، به‌ویژه گروه‌های مخالف و منتقد حاکمیت، تفرقه‌افکنی و ممانعت از اتحاد و همسویی آنها بود. این سیاست درباره جامعه علویان نیز اجرا شد؛ چنان‌که امویان با تفرقه‌افکنی در بین هاشمیان موجب نزاع و چنددستگی میان آنان شدند. گرامیداشت حسنیان توسط ولید بن عبدالملک (طبری، [بی‌تا]: ۴۹۸/۶-۴۹۹؛ مجهول المؤلف، ۱۹۷۱م: ۱۷۴-۱۷۵؛ شیخ مفید، ۱۴۱۳ق: ۲۲/۲-۲۳؛ ابن‌عساکر، ۱۴۱۵ق: ۳۷۵/۱۹؛ اربلی، ۱۴۲۶ق: ۲/۴۰۷؛ مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۴/۸۳۸-۸۳۹) و ازدواجش با

۱ با گذشت زمان دسته‌های اقوام هاشمی در ناحیه صعید با نامی که بر قومشان اطلاق می‌شد، شناخته شدند. برای مثال، علویان حسنی و حسینی ساکن در صعید علیا «حیادره» و «سلطنه» نامیده می‌شدند (قلقشندی، ۱۴۰۵ق: ۱۳۴، ۱۴۲-۱۴۳؛ ممدوح، [بی‌تا]: ۸۴-۸۵).

«نفیسه» دختر زید بن حسن (ع) (ابن سعد، [بی تا]: ۳۱۸/۵؛ سبط بن جوزی، ۱۴۲۶ق: ۷۱/۲)، همچنین تظاهر سلیمان بن عبدالملک به دلجویی از حسینیان (یعقوبی، [بی تا]: ۲۹۶/۲-۲۹۷؛ قس: مجهول المؤلف، [بی تا]: ۱۸۱/۳؛ ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۱۵۹/۶۹-۱۶۱؛ ذهبی، ۱۴۰۲ق: ۳۱۹/۳؛ ابن کثیر، ۱۴۰۵ق: ۲۰۵/۸؛ برای اطلاع بیشتر رجوع شود به: نجفیان، ۱۳۹۴ش: ۵۹-۶۱)، پایه‌های اختلاف و تفرقه را در میان علویان و هم‌تبارانشان بنا نهاد.

در پی سیاست‌های ولید، حسینیان به کانون قدرت نزدیک‌تر شدند؛ چنان‌که طی رفت‌وآمدهای زید به دربار اموی، اختلاف حسینیان با خویشان جعفری خود-نوادگان جعفر بن ابی‌طالب- بالا گرفت و چنان شد که شرفای جعفره ناچار به ترک دیار شدند و برای دور ماندن از نزاع و درگیری با خویشان حسنی و دولت اموی، به صعید مصر پناهنده شدند و در نواحی میان اسوان و قوص استقرار یافتند. حضور آنها در این منطقه دور هم تهدیدی برای امویان به حساب می‌آمد (ابن خلدون، ۱۳۶۶ش، ۷/۶؛ ممدوح، [بی تا]: ۱۳۳). برخی از قبایل عربی ساکن مصر نیز که دوستدار هاشمیان بودند، به آنها پیوستند (کندی، ۱۹۰۸م: ۸۰-۸۱، ۱۰۱؛ قلقشندی، [بی تا]: ۳۵۹/۱؛ رمزی، ۱۹۴۵ق: ۴ ق ۳۲/۲). تا اینکه در ۱۲۲ق. عده‌ای از حسینیان به همراه سر زید بن علی بن حسین (ع) وارد مصر شدند و هواخواهان علوی ساکن مصر سر را دفن کردند و مشهدی بر آن ساختند (سخاوی، ۱۳۵۳ق: ۱۱۵-۱۱۷).

در دهه‌های منتهی به سقوط امویان، اعتراض‌های علویان در حجاز و عراق شدت گرفت و مهاجرت آنها به مصر افزایش یافت (مقریزی، ۱۶۹۱م: ۱۲۰). از گزارش ابن‌زولاق چنین برمی‌آید که شمار شیعیان مصر (اعم از هاشمیان و غیرهاشمیان) در طول

۱ در برخی منابع زندگی نفیسه (متوفای روزگار ولید بن عبدالملک) دختر زید با نفیسه (متوفای ۲۰۸ق) دختر حسن بن زید (← ادامه مقاله) خلط مبحث شده است. به نظر می‌رسد آنچه موجب تداخل در زندگی دو نفیسه علوی شده، مفقود شدن بخشی از کتاب *المجدی* اثر ابن صوفی علوی -نخستین نویسنده‌ای که درباره سیده نفیسه (متوفای ۲۰۸ق) نوشته است- باشد. به این معنا که گویا در این اثر روایت‌های بعد از ازدواج نفیسه (متوفای روزگار ولید بن عبدالملک) دختر زید با ولید تا پرداخت بدهی‌های زید توسط فرزندش حسن مفقود شده است. بنابراین نویسنده‌های بعد از وی قسمت‌های مفقود شده را نادیده گرفتند و قبل و بعد از قسمت آسیب‌دیده را به هم متصل کرده‌اند. خطای گفته شده با تحقیقات احمد مهدوی دامغانی، مترجم و محقق کتاب *المجدی* و همچنین بررسی *تاریخ بغداد* نوشته خطیب بغدادی، دانسته شده است (خطیب بغدادی، [بی تا]: ۱۸/۲۷۰؛ ابن‌صوفی، ۱۴۰۹ق، ۲۰/مقدمه، ۳۴-۳۵؛ العمری، ۱۳۸۶ق: ۲۰۶-۲۰۸).

خلافت امویان و مروانیان تا زمان امامت امام صادق (ع) به تدریج فزونی گرفته بود و در نیمه سده دوم، شیعیان مصر جمعیت قابل توجهی بوده‌اند؛ چنان که خاندان‌های شیعی در طول حیات جعفر بن محمد الصادق (ع) با وی مرتبط بودند، مکاتبه می‌کردند و پرسش‌های دینی و فقهی خود را جویا می‌شدند (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۳/۲-۴۸). هرچند این فزونی شمار شیعیان، در برهه‌های سخت‌گیری حکام متوقف می‌شد و حتی فرار آنها از مصر و مهاجرت به مغرب و سرزمین‌های پیرامون را در پی داشت؛ چنان که در دوره کوتاه خلافت مروان بن حکم (۶۴-۶۵) بسیاری از علویان مصر به مناطق اطراف گریختند (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۳/۲). این وضعیت و رواج تبلیغات دولتی علیه علویان، از جمله رواج سبّ علی بن اَبی‌طالب (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۱/۴) تا پایان خلافت مروانیان تداوم داشت.

گفتنی است در نگاهی کلی‌تر در دوره امویان، حسنیان نسبت به خویشان حسینی و جعافره در وضعیت مساعدتری قرار داشتند و توانسته بودند زیر پوشش تقیه، به راهکارهایی برای تعامل با دولت دست یابند. براساس بررسی سنگ قبرهای قبرستان قرافه، از آغاز سده دوم قمری جمعیت علویان حسنی در مصر رو به فزونی بوده است. طبق این بررسی‌ها وجود کتیبه‌های تصلیه (درود بر پیامبر(ص) و خاندان پاک و مطهر او/ صلوات) روی سنگ قبرها، نشانه شیعی بودن متوفیان دانسته شده است (بلوم، ۱۹۸۷: ۱۲-۹).

ابن زولاق از نخستین علویان ساکن مصر به نیکی تمام یاد کرده و بسیاری از آنها را در شمار حافظان قرآن، محدثان، فقها، کاتبان، شاعران و اهل «علم و ادب و عفاف» شمرده است (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۴/۲، ۴۵، ۴۶، ۴۷). از خاندان‌های کاتب مشهور شیعی، بنی‌اسباط، بنی‌شلقان و بنی‌ناته بوده‌اند (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۸/۲). این داده‌ها با وجود پراکندگی، حاکی از آن است که تا پایان سده دوم، شیعیان مصر در شمار اقلیت‌های قابل توجه بودند و در فرایند شهرپذیری و تعامل با دیگر اقوام و گروه‌ها و نیز حاکمیت، گروهی سازگار و تأثیرگذار بوده‌اند.

علویان مصر در دوره نخست عباسیان (۱۳۲-۲۳۲ق)

در سده نخست خلافت عباسیان، علویان حسنی همان سیاست مراوده با خلافت امویان را

در پیش گرفته بودند (ابن سعد، [بی‌تا]: ۱۴/۵، ۴۱۵؛ طبری، [بی‌تا]: ۵۱۸/۷، ۵۲۲؛ ۱۱/۶۵۹؛ اصفهانی، ۱۹۶۰م: ۱۲۱/۲۱؛ ابن خلکان، [بی‌تا]: ۴۲۳-۴۲۴؛ ذهبی، ۱۴۰۲ق: ۱۰/۱۰۶-۱۰۷؛ مقریزی، ۱۴۰۷ق: ۱۷۸/۳-۱۷۹؛ ابن عنبه، ۱۴۱۷ق: ۶۵؛ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۱۸۵/۲-۱۸۶). تا اینکه قیام نفس زکیه در حجاز به وقوع پیوست (یعقوبی، [بی‌تا]: ۲/۳۷۴؛ مسعودی، ۱۹۸۹م: ۱۴۷/۴) که در مهاجرت دسته‌های هاشمی به مصر تأثیر عمده‌ای داشت (سیده کاشف، ۱۴۰۶ق: ۱۴۶-۱۴۷). در آستانه شکل‌گیری قیام، علی پسر نفس زکیه در سال ۱۴۴ق. همراه با عده‌ای از علویان حسنی در صعید پناه گرفت (بلاذری، ۱۴۱۷ق: ۳/۱۶۴؛ یاقوت حموی، [بی‌تا]: ۳۹۱/۳-۳۹۲، ۵۵۶؛ مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۴/۳۸۳). در این زمان ابن قحطبه والی مصر، به سبب کتمان ورود علی بن محمد، مظنون به گرایش علوی شد و برکنار گردید (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۲/۴۳؛ مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۴/۳۸۳) البته پس از عزل از امارت مصر به بغداد رفت و وفاداری خود را در سرکوبی علویان به منصور ثابت کرد (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۱۰-۱۱۵؛ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۱/۳۴۹-۳۵۰). به نظر می‌رسد فرستادن سر بریده ابراهیم، به نشانه تهدید و تذکر و نصب آن بر منبر مسجد جامع مصر و در هم شکستن قیام علی بن محمد (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۴/۳۸۳)، از سیاست‌های دوگانه و طراحی شده توسط ابن قحطبه بوده است. از طرفی پیوستن بازماندگان اموی به قیام داعی علوی، همکاری تعداد زیادی از مصریان با وی و عزل و نصب‌های مکرر والیان مصر طی سال‌های ۱۴۲-۱۴۴ق (یعقوبی، [بی‌تا]: ۲/۳۷۶-۳۷۸؛ دینوری، ۳۹۰ق: ۱۶۵؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵م: ۵۲۲/۵، ۵۴۷-۵۴۹) این احتمال را تقویت می‌کند که مصر در وضعیت بحرانی قرار داشته و ابن قحطبه مجبور به مدارا با علویان شده بود؛ بنابراین چاره‌ای جز تظاهر به حمایت از داعی علوی نداشته است؛ همان‌گونه که مردم ناحیه صعید نیز پس از شکست قیام، علی بن محمد نفس زکیه و همراهانش را به‌طور مخفیانه در روستای «طوخ الخیل»^۱ پناه دادند و هرچه لازم داشتند به آنها بخشیدند و پنهان از چشم عباسیان به آنها یاری دادند (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۱۵؛ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۲/۵۷). به نظر می‌رسد سیاست مدارای والیان مصر از جمله ابن قحطبه و علی بن سلیمان

۱ قریه‌ای در صعید واقع در ساحل غربی نیل؛ که «طوه» نیز نام دارد (ابن جیعان، ۱۹۷۴م: ۱۸۱؛ رجوع شود به: ممدوح، [بی‌تا]: ۲۸، ۳۴، ۶۸).

عباسی در این روابط مخفیانه بی‌تأثیر نبوده است (ابن‌زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۳/۲؛ ابن‌تغری‌بردی، ۱۴۱۳ق: ۴۰/۲-۴۱؛ سیده کاشف، ۱۴۰۶ق: ۱۴۹-۱۵۰) ← ادامه مقاله). همچنین دور نگه داشتن مصریان از برقراری ارتباط با حجازیان و ممانعت از رفتن مردم مصر به سفر حج توسط یزیدبن حاتم‌بن قبیصه مهلبی (دوره امارت: ۱۴۴-۱۵۲ق) (ابن‌تغری‌بردی، ۱۴۱۳ق: ۳/۲، ۲) بیانگر تأثیرات قیام نفس زکیه بر بلاد تحت فرمان عباسیان است. در دوره امارت یزیدبن حاتم نیز قیامی دیگر از سوی علویان شکل گرفت که شیعیان بسیاری به آن پیوستند و مشاهیری چون خالدبن سعید از نوادگان ربیعہ حُیث و از خواص اصحاب علی بن ابی‌طالب (ع) در رأس آن قرار داشتند. این قیام نیز در سال ۱۴۵ق. سرکوب شد (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۳/۴).

پس از قیام فح در سال ۱۶۹ق، ادريس علوی بازمانده قیام - به مصر گریخت و از آنجا با کمک علی بن سلیمان عباسی، والی مصر (۱۶۹-۱۷۱ق) و واضح یعقوبی صاحب برید - که گرایش‌های شیعی داشت، روانه مغرب شد. هارون عباسی به دلیل یاری رساندن علی بن سلیمان و واضح به ادريس و پنهان داشتن هدف وی مبنی بر تأسیس حکومت، آن دو را مجازات کرد (طبری، [بی‌تا]: ۱۹۸/۸؛ کندی، ۱۹۰۸م: ۱۳۱-۱۳۲). متوکل خلیفه علوی‌ستیز عباسی نیز فرمان تبعید علویان از فسطاط به عراق را صادر کرد (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۹۸؛ مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۴/۴؛ ابن‌تغری‌بردی، ۱۴۱۳ق: ۳۴۱/۲-۳۴۳). از این زمان هاشمیان (شیعیان) به‌ویژه علویان در خفا زندگی می‌کردند (مقریزی، ۱۶۹۱م: ۱۱۹؛ رجوع شود به: سیده کاشف، ۱۴۰۶ق: ۱۵۲-۱۵۳) و بخش عظیمی از آنان به صعید علیا رفتند و بعدها در قیام‌های قبایل عربی شرکت کردند (کندی، ۱۹۰۸م: ۲۰۳-۲۰۴).

علویان و امارت بنی‌حکم

والیان مصر با علویان به‌طور متناوب در ستیز و سازش بودند. از طرفی در مقابل عاملان عباسی از آنها حمایت می‌کردند و از طرف دیگر، مانع از تأسیس دولت مستقل از جانب آنان بودند ← ادامه مقاله). با نرم‌خویی و مدارای امرایی چون خاندان سری‌بن حکم بلخی^۱ به دلیل شرایط حاکم بر مصر و همچنین خلافت مأمون و تظاهر وی به تشیع

۱ وی در سپاه لیث‌بن فضل، والی مصر (۱۸۲-۱۸۷ق) از جانب هارون، وارد مصر شد و با موفقیت در انجام مأموریت از جانب

(ذهبی، ۱۴۱۱ق: ۱۵/۵-۶؛ ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۱۶۹/۲-۱۷۰، ۲۰۱-۲۰۲)، علویان حسنی در شرایط بهتری قرار گرفتند (—ادامه مقاله). گویا سری بن حکم و پسرش عبیدالله قصد تأسیس دولتی مستقل را در سر داشتند. آنها توانستند با برقراری آرامش در مصر و رفتار مسالمت‌جویانه با توده مردم و علویان حسنی (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۴/۸۴۲ این تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۱۸۵/۲-۱۸۶)، به مدت ۱۰ سال حکومت بر مصر را در خاندان خود موروثی کنند (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۴۸ به بعد، ۴۲۹-۴۳۰؛ مجهول المؤلف، [بی‌تا]: ۳/۳۶۷؛ لین پول، ۱۹۸۴م: ۶۷-۷۰).

از سده دوم محمد بن جعفر صادق (ع) و دخترش امّ کلثوم (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴/۴۴)، عبدالله بن قاسم، یحیی بن قاسم^۱ (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴/۴۴) و اسماعیل بن موسی کاظم (ع) (متوفای ۲۱۰ق) (نجاشی، ۱۴۰۸ق: ۱/۱۱۰-۱۱۱؛ ابن شهر آشوب، ۱۳۵۳ق: ۶) از تبار حسینیان و همچنین سیده نفیسه (متوفای ۲۰۸ق) و قاسم رسی (متوفای ۲۴۶ق) (ابن الزیات، [بی‌تا]: ۵۹؛ یاقوت حموی، [بی‌تا]: ۳/۴۴-۴۵) از تبار علویان حسنی (حسنی، ۱۴۲۲ق: ۵۶۳-۵۶۴؛ ناطق بالحق، ۱۴۲۲ق: ۹۴-۹۵) به مصر مهاجرت کرده بودند. البته گویا حسینیان فعالیت بیشتری نسبت به حسینیان داشتند و شاید به همین سبب بیشتر مورد حُسن رفتار والیان عباسی قرار می‌گرفتند. در این زمان توده مردم مصر نیز به تأسی از والیان عباسی در تکریم و شهرت حسینیان نسبت به حسینیان، میان این دو دسته از علویان تبعیض قائل می‌شدند. مخالفت مردم مصر به ویژه سپاهیان با ولایتعهدی علی بن موسی الرضا (ع) (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۶۸) و احترام و بزرگداشت سیده نفیسه (متوفای ۲۰۸ق) توسط جامعه مسلمان و غیرمسلمان مصر (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۴/۸۴۱؛ سخاوی، ۱۳۵۳ق: ۱۲۹-۱۳۱)، مؤید این مطلب است. نفیسه دختر حسن بن زید بن حسن (ع) برخلاف پدرش، بیشتر در میان خاندان بنی‌هاشم رفت‌وآمد داشت (ابن الزیات، [بی‌تا]: ۳۱-۳۵). او با همسرش اسحاق بن جعفر صادق (ع) ملقب به اسحاق مؤتمن، به مصر رفت (مامقانی، ۱۴۲۴ق: ۹/۸۵-۸۲؛ رجوع شود به: عالم‌زاده، ۱۷/۲-۱۵) و در محله‌ای یهودی‌نشین به نام مصوصه ساکن شد و به تفسیر قرآن و روایت حدیث پرداخت (ابن حجر عسقلانی، ۱۴۱۲ق: ۱/۲۴۷).

مأمون، معروف شد (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۴۸). دوره اول امارت او بر مصر به انتخاب مردم (۲۰۰-۲۰۱) بود (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۶۱).

۱ عبدالله و یحیی به سبب شباهت با پیامبر (ص) به «الشبیه» معروف بودند (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴/۴۴).

به تعبیر ابن زولاق (متوفای ۳۸۶ق) شیعیان مصر، نفیسه و همسرش را بسیار محترم می‌داشتند. مدفن نفیسه در زمان حیات ابن زولاق مشهد زائران بوده است (ابن زولاق، ۴۲۰ق: ۴۳/۲، ۴۸). گفته می‌شود بسیاری از ذمیان توسط سیده نفیسه به اسلام شیعی گرویده بودند (ابن کنیر، ۱۴۰۵ق: ۲۶۲/۱۰-۲۶۳؛ مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۸۳۷/۴-۸۴۳) علاقه و ارادت مصریان پس از مرگ نفیسه به سبب شهرتی که داشت، همچنان ادامه یافت، اما گسترش خرافات و برداشت‌های عوامانه مصریان از کرامات سیده نفیسه موجب اعتقادات نادرست و غلوآمیز عامه مردم نسبت به وی شد و این افکار آنچنان میان مصریان رواج یافت که داستان‌سرایی و افسانه‌پردازی توسط نویسندگان شیعه و سنی بخشی از شرح احوال و زندگینامه نفیسه شد (سخاوی، ۱۳۵۳ق: ۱۲۵-۱۳۵).^۱

فعالیت‌های پنهانی قاسم رسی نیز سوء ظن مأموران مصری را برانگیخت؛ چه وی براساس شعار عباسیان -الرضا من آل محمد- دعوت خود را آغاز کرده بود (العمری، ۱۳۸۶ق: ۷۵؛ برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به: رحمتی، ۱۳۹۳: ۱۹/۸۰۹-۸۱۱)؛ عبیدالله بن سری بن حکم والی مصر، در مقابل این دعوت مخالفت و ممانعتی نشان نداد. عبیدالله از دیگر دستورات خلیفه نیز سرپیچی کرد و بیم آن می‌رفت که به عنوان قدرتی مستقل در مقابل خلیفه قد راست کند (ابن اثیر، ۱۹۶۵م: ۳۹۶/۶-۳۹۸؛ ابن کنیر، ۱۴۰۵ق: ۲۶۵/۱۰؛ فصیحی، ۱۳۴۱ش: ۲۸۲/۱). محتمل است که عبیدالله قصد داشته از نیروهای مخالف خلافت چون قاسم رسی به منظور تحقق امارت مستقل بر مصر استفاده کند و شاید احترام و توجه به سیده نفیسه در دوره حیاتش و ساختن مقبره بر قبر وی پس از مرگش با نصب کتیبه‌ای با نام عبیدالله بن سری (ابن خلکان، [بی‌تا]: ۴۲۳/۵-۴۲۴؛ برای اطلاع درباره کتیبه، رجوع شود به: خامه‌یار، ۱۳۹۷ش: ۵۶۸/۲۵-۵۶۹) نیز برای همین هدف بوده باشد. باید گفت سرتاسر دوره امارت بنی حکم در درگیری یا ضبط جروی و پسرش (از عاملان عباسیان) در ناحیه مصر سفلی گذشت (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۵۶-۱۵۷، ۱۷۲-۱۷۳). گویا ابن جروی با استقلال بنی حکم مخالف و فرمانبردار خلیفه عباسی بود (یعقوبی، [بی‌تا]: ۴۶۰/۲). براساس شواهد و قراین، مأمون که به خاندان ابن حکم بدگمان شده بود، عبدالله بن طاهر را به عنوان والی مصر

۱ ذهبی اعتقادات غالبانه درباره سیده نفیسه و اعمال شرک‌آمیزی چون سجده در مقابل آرامگاهش و طلب مغفرت و غیره را از دسایس داعیان عبیدی (فاطمی) دانسته است (ذهبی، ۱۴۰۲ق: ۱۰۶/۱۰).

(۲۱۰-۲۱۲ق) و برای تعقیب قاسم به آنجا فرستاد (طبری، [بی‌تا]: ۶۱۵/۸-۶۱۶). او با همراهی ابن جروی، عیدالله بن سری را شکست و امان داد. شگفت اینکه عبدالله بن طاهر به مدت دو ماه عیدالله بن سری بن حکم را بر صعید گماشت (یعقوبی، [بی‌تا]: ۴۵۶/۲-۴۵۷؛ ۴۶۰؛ کندی، ۱۹۰۸م: ۱۷۰). کندی نیز ذیل سال ۳۱۱ق. اشاره کرده است که دعوت علویان تا یمن و سرزمین شام و مصر را فرا گرفته بود و مصریان بنی حکم را در این ماجرا مؤثر می‌دانستند (کندی، ۱۹۰۸م: ۱۸۲). براساس منابع، قاسم رسی حدود ۱۲ سال (۱۹۹-۲۱۲ق) در مصر حضور فعال داشت (حسنی، ۱۴۲۲ق: ۵۶۳-۵۶۴؛ ناطق بالحق، ۱۴۲۲ق: ۹۴-۹۵). عبدالله بن طاهر به دلیل نبرد با ابن سری و مشکلاتی دیگر از جمله دفع اسپانیایی‌های مهاجم اسکندریه، نتوانست یا نخواست بلافاصله بعد از ورود به مصر قیام قاسم رسی را سرکوب کند (یعقوبی، [بی‌تا]: ۴۶۰/۲-۴۶۱؛ بلاذری، ۱۹۸۸م: ۱۶۶). از طرفی، مأمون در اثر سعایت اطرافیان مبنی بر تأخیر ابن طاهر در دفع قیام قاسم، پنداشت ابن طاهر به قاسم گرایش یافته است؛ به همین دلیل برای وی جاسوس گماشت (ابن اثیر، ۱۹۶۵م: ۴۰۲/۶-۴۰۳). جاسوس موفق نشد گرایش عبدالله بن طاهر به علویان را ثابت کند و عبدالله خود نیز منکر خیانت به ولی‌نعمت خود بود و مدعی بود که هیچ‌گاه بیعتش را نقض نکرده است (ابن طیفور، ۱۳۶۸ق: ۷۹-۸۰). عبدالله به خاطر وفاداری به مأمون هر فرقه و دعوتی را به غیر از دعوت خلیفه عباسی محکوم می‌کرد. مبارزه وی با محمد بن قاسم، علوی صوفی (یعقوبی، [بی‌تا]: ۴۷۱/۲-۴۷۲؛ مسعودی، ۱۹۸۹م: ۳۴۹/۴-۳۵۰؛ اصفهانی، ۱۳۸۰ق: ۴۶۴-۴۷۱)، مخالفت با فرقه مرجئه (ابن عساکر، ۱۴۱۵ق: ۲۹/۲۱۹) و تعامل با محمد بن اسلم طوسی یکی از شاگردان امام رضاع (طوسی، ۱۴۲۰ق: ۳۶۶؛ ابن خلدون، ۱۳۶۶ش: ۳/۳۵۸)، شاهدی بر عدم گرایش علوی عبدالله است. از تمامی این گفته‌ها چنین برداشت می‌شود که سیاست نرم‌خوبی و مدارای برخی والیان با مردم مصر، اعم از علوی یا غیرعلوی، برای حفظ آرامش و نحوه اداره مصر لازم می‌نمود و سیاست‌های آنها بیشتر براساس اقتضائات عرفی سیاسی و اجتماعی بوده است.

علویان در دوره دوم خلافت عباسیان (۲۳۲- حدود ۳۵۰، پیش از استقرار فاطمیان)

با آغاز خلافت متوکل عباسی (۲۳۲-۲۴۷ق) و سیاست‌های سخت‌گیرانه وی در قبال مخالفان، آرامش نسبی دهه‌های پیشین برای علویان پایان گرفت. متوکل در سال ۲۳۶ق.

نامه‌ای مبنی بر دستور اخراج آل‌ابی‌طالب از مصر و تبعید به عراق، به اسحق‌بن یحیی امیر مصر فرستاد که در پی این حکم، گروه‌های بسیاری از علویان ابتدا به عراق کوچانده شدند. از آن پس علویان بر جای مانده، زیستی مخفیانه در پیش گرفته بودند. به روایت مقریزی (۱۴۲۲ق: ۴/۳۸۴) در زمان امارت یزیدبن عبدالله، در سال ۲۴۳ق. مردی از سپاهیان را به سبب جرمی که مرتکب شده بود، تازیانه می‌زدند، در اثنای اجرای حکم، برای رهایی از مجازات، امیر را به حق حسن و حسین قسم داد تا او را ببخشد. سی تازیانه بر او افزودند و آوازه این علوی، توسط صاحب برید به متوکل رسید، خلیفه هم دستور داد صد ضربه دیگر بر وی زند و عاقبت او را به عراق گسیل دارند. در پی این واقعه علویان دیگری هم از پرده تقیه بیرون آمدند؛ از جمله مردی از حسینیان به نام محمدبن علی معروف به «آبی‌حدری» به مخالفت برخاست و گروهی نیز به او پیوستند، اما همگی در سال ۲۴۸ق. دست بسته به عراق فرستاده شدند (کندی، ۱۹۰۸م: ۲۰۴؛ مقریزی، ۱۴۲۲ق: ۴/۳۸۴)

وضعیت دشوار زندگی علویان مصر، پس از متوکل در زمان پسرش منتصر (۲۴۸-۲۴۷) هم استمرار یافت. در این زمان با اینکه کوچ اجباری آنها به عراق متوقف شد، دستوراتی شبیه محدودیت‌های اهل ذمه برای آنها صادر شد. خلیفه طی نامه‌ای دستور داده بود علویان را در فسطاط گرد آورند و به آنها اجازه خروج از شهر داده نشود. همچنین علویان حق سوار شدن بر مرکب را ندارند و یا نباید بیش از یک غلام داشته باشند و اگر هر شهروندی ادعایی علیه یک علوی داشته باشد، ادعای او بدون بیّنه و شاهد پذیرفته شود (کندی، ۱۹۰۸م: ۲۰۴؛ مقریزی، ۱۴۲۲ق: ۴/۳۸۴).

در زمان خلافت مستعین (۲۴۸-۲۵۲ق) و معتز (۲۵۲-۲۵۵ق) نیز اوضاع زندگی علویان تغییر چندانی نکرد؛ چنان‌که در سال ۲۵۰ق، شش تن از سران علوی و در سال ۲۵۱، هشت تن از مصر اخراج و به عراق فرستاده شدند (کندی، ۱۹۰۸م: ۲۰۴-۲۰۵؛ مقریزی، ۱۴۲۲ق: ۴/۳۸۴-۳۸۵). در سال ۲۵۳ نیز یکی از حسینیان به نام عبدالله‌بن احمد معروف به «ابن‌الارقط» که به همیاری شورشیان دیگری چون ابوحرمله و گروهی از دزدان و یاغیان در ناحیه سمنود، علیه دولت برخاسته بود، در مقابل گروهی از سپاهیان ترک امیر مصر یزیدبن عبدالله- تسلیم شد که بسیاری از یارانش کشته و اسیر شدند و خود به عراق تبعید شد (مقریزی، ۱۴۲۲ق: ۴/۳۸۵). مدتی بعد در دوره امارت «أزجور

ترکی» نیز قیام احمد بن ابراهیم بن عبدالله بن طباطبا معروف به «بغا الاکبر» در صعيد مصر سرکوب شد (همان جا؛ کندی، ۱۹۰۸م: ۲۱۱-۲۱۲؛ سیده کاشف، ۱۴۰۶ق: ۱۵۵).

علویان در دوره طولونیان (۲۵۴-۲۹۲ق) و اخشیدیان (۳۲۳-۳۵۸ق)

قیام‌های علویان که در پی سخت‌گیری‌های خلفا از دوره متوکل آغاز شده بود، در زمان امارت طولونیان نیز تداوم یافت؛ چنان‌که در پی سرکوبی بغا الاکبر (ن.ک. به: سطور پیشین)، عموزاده‌اش احمد بن محمد بن عبدالله معروف به «بغا الاصغر» (مسعودی، ۱۹۸۹م: ۳/ ۲۰۵-۲۰۶؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۵م: ۲۱۷/۷) در منطقه‌ای میان اسکندریه و برقه موسوم به «الکنائس»، در برابر احمد بن طولون شمشیر کشید که سرانجام کشته شد و سرش را به فسطاط بردند (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۶/۴). پس از آن در سال ۲۵۶ق. قیام دیگری از سوی ابراهیم بن محمد بن یحیی موسوم به «ابن صوفی علوی» شکل گرفت. ابن‌صوفی شهر اسنا را تصرف و غارت کرد. احمد به جنگ وی رفت، ابن‌صوفی گریخت و بسیاری از یارانش کشته شدند (بلوی، [بی‌تا، الف]: ۶۲-۶۴؛ ابن‌اثیر، ۱۹۶۵م: ۷/ ۲۶۴-۲۶۵؛ مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۶/۴، ۶۲۹/۱-۶۳۳). او در سال ۲۵۹ق. بار دیگر در آشمونین علیه ابن‌طولون لشکری فراهم کرد که این بار هم از این حرکت طرفی بر نداشت. احمد بن طولون ضمن سرکوبی قیام‌ها، با توده‌های علویان برخوردی مسالمت‌جویانه داشت. وی همچنین با اشراف و علویان مهاجر حجازی که در خطه‌هایی از شهر فسطاط اقامت داشتند (سخاوی، ۱۳۵۳ق: ۱۴-۱۵؛ ابن‌تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۵۹/۳)، با ملایمت و مدارا رفتار می‌کرد. در نتیجه سیاست طولونیان با علویان، قیام‌های آنان متوقف یا چنان ضعیف می‌شد که نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند (ممدوح، [بی‌تا]: ۱۵۱). همچنین برقراری منصب نقابت اشراف در دوره طولونیان و سپردن این مسئولیت به علویان حسنی، با اینکه از اهدافی چون جلب رضایت علویان و کنترل و تسلط بر آنها خالی نبود، از منظری عام‌تر حاکی از احترام و اعتماد متقابل میان علویان حسنی و طولونیان بود. علی بن حسن بن ابراهیم ملقب به

۱ این بار نیز ابن‌صوفی از مقابل سپاه احمد بن طولون به سوی عیذاب گریخت و سپس از راه دریا به مکه رفت. در مکه یارانش پراکنده شدند. او به چنگ مأموران خلیفه افتاد که او را به مصر نزد احمد فرستادند. ابن‌طولون مدتی او را زندانی کرد و سپس به مدینه فرستاد که تا زمان مرگ همان‌جا بود (ابن‌اثیر، همان‌جا).

«ابن طباطبا» (متوفای ۳۸۰ق) نقیب‌الاشراف منصوب احمدبن طولون در این آرامش و ثبات نقش داشته است (ابن زولاق، ۱۴۲۰ق: ۴۴/۲). در شرایطی که اوضاع عمومی به سوی صلح و ثبات و آرامش پیش می‌رفت، گاه به‌طور پراکنده مخالفت‌هایی از سوی برخی علویان شکل می‌گرفت که با واکنش جامعه سنی‌مذهب مواجه می‌شد. برای نمونه، در زمان هارون‌بن خمارویه مردی علوی مدتی در مساجد و معابر درباره برتری خاندان اهل بیت سخن می‌گفت. عامه علیه او شوریدند و بر وی تازیانه زدند تا دست کشید (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۶/۴).

به تدریج علویان حسنی و حسینی در دوره اخشیدیان پس از یک دوره ناسازگاری، مدتی به امور دولتی دست یافتند (مقریزی، ۱۴۰۷ق: ۱/۳۲۷ (پاورقی)؛ ۱۴۲۲الف: ۳۸۷/۴). طی دوره فترت ۳۱ سال حدّ فاصل بین طولونیان و اخشیدیان - فعالیت‌های فاطمیان به قصد نفوذ در مصر فزونی گرفت و حضور و تأثیر علویان نیز پررنگ‌تر شد؛ تا جایی که حاکم اخشیدی خود را در برابر فعالیت علویان و نفوذ آنان بر مصریان ناتوان می‌دید (ابن خلکان، [بی‌تا]: ۸۱/۳-۸۳؛ ابن سعید، ۱۹۵۳م: ۱/۱۵۱؛ مقریزی، ۱۴۰۷ق: ۲۸۲/۶). اخشیدیان نیز مانند طولونیان سیاست مدارا با قبایل عربی متمایل به علویان را در پیش گرفته بودند. با وجود این، قیام‌های ضعیف و بی‌تأثیری در صعيد رخ داد که مشکلات اقتصادی یکی از عوامل تضعیف این قیام‌ها بود (کندی، ۱۹۰۸م: ۲۹۱-۲۹۶، ۲۶۹؛ نیز ن.ک. به: ممدوح، [بی‌تا]: ۱۵۲-۱۵۳). افزایش جمعیت علویان و لزوم شناسایی آنان برای اخشیدیان باعث شد تا به فکر تعیین منصب نقابت باشند (ابن سعید، ۱۹۵۳م: ۲۰۲/۱-۲۰۳؛ مقریزی، ۱۴۰۷ق: ۱۷۷/۲-۱۷۹). چنان‌که اشاره شد، منصب نقابت در مصر که از دوره طولونیان پا گرفته بود، بیشتر در اختیار علویان حسنی بود (کندی، ۱۹۰۸م: ۵۰۹، ۵۱۳، ۵۷۵). آل رسی و آل شعرانی نخستین نقیبان علوی در مصر و از اعقاب قاسم رسی بودند (ابن صوفی، ۱۴۰۹ق: ۶۳، ۹۰، ۱۲۲ و جاهای متعدد؛ ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق: ۲۹۲-۲۹۴، ۳۰۰). حدود یازده نفر از آنان در دوره مورد مطالعه به منصب نقابت دست یافتند (ابن صوفی، ۱۴۰۹ق: ۷۶، ۱۰۵، ۲۰۵ و جاهای متعدد؛ ابن طباطبا، ۱۳۸۸ق: ۲۹۵، ۲۹۸). به تدریج وضعیت علویان بهتر شد. کافور اخشیدی که ارتباط دوستانه‌ای با علویان برقرار کرده بود، شناخت بیشتری نسبت به آنان پیدا کرد و برای زنان علوی مستمری و ارزاق تعیین کرد.

این تکریم و احترام به حقوق فردی و اجتماعی علویان، در میان عامه مردم و دولتمردان و وزرا مصر نیز وجود داشت (ابن سعید، ۱۹۵۳م: ۲۰۱/۱؛ ابن یاس، ۱۴۰۴ق: ۱، ق ۱/۱۸۱). با این وصف، علویان پس از ادغام در جامعه مصر در آرامش و سلامت بیشتری زندگی می کردند (ممدوح، [بی تا]: ۱۵۴).

تا حدود سال ۳۵۰ق. علویان و شیعیان در مصر اخشیدی وضعیت مطلوبی داشتند تا اینکه به تدریج اختلافها و آشوبهایی شکل گرفت که به نظر می رسد نقش داعیان پنهان فاطمیان در این وقایع بی تأثیر نبوده است. از جمله آنکه در عاشورای سال ۳۵۰ق. گروهی از علویان در کنار مزار کلتوم به عزاداری و نوحه سرایی و ذکر مصایب و مناقب اهل بیت پرداختند و با عامه سنی مذهب درگیر شدند. در این واقعه تعدادی از هر دو طرف کشته شدند. از آن پس عامه اهل سنت آنها را با پرسش «من خالک؟» می آزمودند؛ که پاسخ مناسب «معاویه» بود و هر کس از این پاسخ استنکاف می ورزید، به جرم علوی بودن ضرب و شتم می شد. از این پس شعار «معاویه خال علی» بر سر زبانها افتاد و به بیانیه رسمی اهل سنت تبدیل شده بود (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۷/۴).^۱ در همین ایام خبر رسید که گروهی از طالبیان مکه متعرض حاجیان مصری شده اند، مردم گرد آمدند و از کافور خواستند سپاهی را برای یاری حجاج بفرستد. وضعیت بی اعتمادی و تنش و اختلاف میان اهل سنت و شیعیان در این سالها به سرعت فزونی گرفت و به بهانه های مختلف وقایع خشونت باری شکل می گرفت که گاه اسباب و دلایل موجهی هم نداشت. برای نمونه به نوشته مقریزی (۱۴۲۲الف: ۳۸۷/۴) در رمضان ۳۵۳ق. مردی از شیعیان معروف به «ابن ابی الیث ملطی» را در میدان شهر دو بیست ضربه تازیانه و روز بعد پانصد ضربه زدند، در گردنش غل و زنجیر انداختند و به زندان افکندند و آنقدر شکنجه کردند تا از دنیا رفت و شبانه او را دفن کردند، اما مردم آرام نگرفتند و می خواستند قبرش را نبش کنند که گروهی از اخشیدی و کافوریه (مأموران نظامی دولتی) مانع شدند و مردم را متفرق

۱ حساسیت اجتماعی شگفتی درباره این شعار شکل گرفته بود. به نوشته مقریزی (همانجا)، دو پیرمرد هر جمعه بر در جامع عتیق می ایستادند و در میان جمعیت فریاد برمی آوردند که ای مردم بدانید که معاویه دایی من و دایی همه مؤمنان و کاتب وحی است. غلام سیاه پوستی مدت ها در شهر می چرخید و فریاد «معاویه خال علی است» سر می داد. جوهر صقلی پس از ورود به شهر با اینکه شهر را امان داده بود، این غلام را در تنیس یافت و کشت و محله صیرفیان را به سبب همین شعار به آتش کشید (مقریزی، ۱۴۲۲الف: ۳۸۸/۴).

کردند. حساسیت‌های اجتماعی چنان بالا گرفته بود که اهل سنت بر درب مساجد و خانه‌ها ذکر صحابه و تفضیل آنها نوشته بودند و کافور برای حفظ آرامش دستور داد این شعارها را پاک کنند (مقریزی، ۱۴۲۲ الف: ۳۸۸/۴).

مساهمت علویان مصر و داعیان فاطمی

براساس برخی شواهد و مدارک موجود، معز خلیفه فاطمی مستقر در مغرب، فعالیت‌های گسترده‌ای در زمینه‌های فرهنگی و اقتصادی به منظور زمینه‌سازی و آماده کردن اوضاع فرهنگی و اجتماعی مصر برای پذیرش دولت فاطمی آغاز کرده بود که به‌طور طبیعی مستظهر به حمایت‌های جامعه فرقه‌ای علویان بوده است. در دوره حکومت اخشیدیان، معز داعیانی را به آنجا فرستاد که گویا بیش از آنکه مبلغ مذهبی باشند و به تعالیم مذهب اسماعیلیه بپردازند، سعی می‌کردند حکومت فاطمی را معرفی کنند و مردم را برای پذیرش حکومت جدید آماده سازند.

در میان مسکوکات به جا مانده از فاطمیان، سه دینار به دست آمده است که در سال‌های ۳۴۱، ۳۴۳ و ۳۵۳، پیش از ورود جوهر صقلی به مصر و تأسیس قاهره، در آنجا ضرب شده است. همچنین «طرازی» به اسم معز فاطمی بر جای مانده است که تاریخ را سال ۳۵۵ و مکان را مصر نشان می‌دهد (فؤاد سید، ۱۴۱۳ق: ۱۳۰؛ به نقل از ویت، ۱۱). ابن تغری بردی نیز خبری از پریشانی اوضاع مصر در اواخر دوره اخشیدیان به سبب حضور مغاربه اعوان و انصار خلفای فاطمی در آنجا نقل کرده است (ابن تغری بردی، ۱۴۱۳ق: ۳۲۶/۳). همچنین به گفته ابن الزیات (بی‌تا: ۶۳)، ابوطاهر ذهلی که در سال ۳۴۸ق. منصب قضای مصر را برعهده گرفته بود، با فرستاده‌ای از طرف فاطمیان در ارتباط بود. از چند روایت مقریزی در *اتعاظ^۱ و اغاثة الامة* (مقریزی، ۱۴۲۲ب: ۱۳) برمی‌آید که میان علویان مصر و معز فاطمی نامه‌هایی رد و بدل شده و شیعیان مصر آماده پذیرش معز بوده‌اند و از او دعوت کرده بودند که به مصر برود. حتی به روایت مقریزی (۱۳۶۷ق: ۱/ ۱۰۷؛ همو، ۱۴۰۷ق: ۸۹/۳؛ فؤاد سید، ۱۴۱۳ق: ۱۳۰)، معز پرچم‌های فاطمی را میان

۱ برخی منابع این جمله معروف از نامه مصریان به معز را نقل کرده‌اند: «إذا زال الحجر الأسود، یعنون کافوراً، ملیک مولانا المعز الدنيا کلها» (مقریزی، ۱۳۶۷ق: ۱۰۲/۱) (هنگامی که حجرالاسود (کافور) از میان برداشته شود، سرور ما معز همه جهان را تصاحب خواهد کرد).

دعات تقسیم کرد و به آنها دستور داد که این پرچم‌ها را میان علویان و کسانی که دعوت اسماعیلی را پذیرفته بودند، تقسیم کنند و به آنها بیاموزند که به هنگام ورود سپاهیان فاطمی به مصر، مردم نیز پرچم‌هایشان را به حمایت آشکار کنند.

نتیجه‌گیری

مصر در دوره والیان تا استقرار دولت فاطمیان، به دلیل دوری از مرکز خلافت، در مقایسه با شام یا عراق مأمّن و پناهگاهی برای بیشتر اقلیت‌های مذهبی، فرقه‌ای یا قومی از جمله علویان به حساب می‌آمد. والیان اموی و عباسی و دولت‌های نیمه‌مستقل طولونی و اخشیدی بیش از آنکه به تفاوت‌های مذهبی یا قومی بیاندیشند، به اقتضائات سیاسی و اجتماعی و تبعات عینی و عملی تصمیم‌گیری‌های سیاسی خویش می‌اندیشیدند و به‌طور طبیعی همچنان که با شورشیان و معترضان برخوردار قهرآمیز و سرکوبگرانه داشتند، با جوامع سازگار و همدل نیز رفتاری از سر مدارا و نرم‌خوبی داشتند و رمز موفقیت در امارت را تعامل و تسامح با توده مردم مصر و از جمله علویان می‌دیدند. این سیاست‌ها به استثنای برخی دوره‌ها (برای نمونه، دوره دوم خلافت عباسیان از متوکل تا به قدرت رسیدن طولونیان)، عمومیت داشته است. در میان تیره‌های مختلف علویان نیز به نسبت همکاری با دولت یا معارضة و ناسازگاری، همواره اختلافات داخلی وجود داشت؛ چنانکه حسینیان تعامل با دستگاه خلافت و والیان اموی و عباسی را ذیل پوشش تقیه پیش می‌بردند و روابط صلح‌آمیزی چون ازدواج و نیز همکاری در مناصب حکومتی چون نقابت اشراف در تاریخ فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی آنها دیده می‌شود. علاوه بر والیان و سران سیاسی، مردم مصر نیز با شاخه حسینیان روابط صلح‌آمیزی داشتند و آنها را به عنوان شهروندان قدیم پذیرفته بودند. در مقابل، حسینیان و نیز جعافره (نوادگان جعفر بن اَبی طالب) به دلایل مختلف از جمله رقابت‌های حسینیان با آنها و نیز انزوای سیاسی و دور ماندن از مناصب دولتی، در فرایند شهرپذیری در مصر در مقایسه با خویشان حسنی، چندان موفق نبودند. پس از شکل‌گیری دولت مستقل طولونی، علویان زیدی چنین پنداشتند که آنها نیز می‌توانند دولتی مستقل در مصر تأسیس کنند. قیام‌های متعدد آنها که همگی با سرکوبی سخت مواجه شد، تلاش بی‌نتیجه‌ای برای به دست گرفتن قدرت بود که در ضمن نشان می‌داد

سازگاری و تعامل، سیاست دائمی آنها نبوده و در فرصت‌های مناسب، شانس خود را برای ارتقای موقعیت سیاسی می‌آزموده‌اند. البته در دوره اخشیدیان فرصت زورآزمایی مهیا نبود و در نتیجه علویان مصلحت را در این دیدند که در دربار اخشیدیان به امور دولتی روی آورند. آنان به تدریج در میان مصریان ادغام شدند و به عنوان نقیبان، قاضیان و مشاوران اخشیدیان در زمینه‌های مختلف سیاسی و اجتماعی فعالیت داشتند، اما براساس همان شَمّ فرصت‌طلبانه سیاسی، در پیشبرد اهداف فاطمیان و فراهم‌سازی بستر ورود آنها به مصر نقش مؤثری ایفا کردند. تلاشی که در دولت دینی فاطمیان، پاداش و پاسخی نیک و سرانجامی خوش یافت.

منابع و مأخذ

- ابن اثیر، عزالدین (۱۹۶۵م)، *الکامل فی التاریخ*، ج ۳، ۵، ۶، ۷، بیروت: دار صادر و دار بیروت.
- ابن اسحاق، محمد بن یسار [بی‌تا]، *سیره ابن اسحاق المبتدأ و المعازی*، تحقیق محمد حمیدالله، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- ابن ابیاس، محمد بن ابیاس، محمد بن احمد (۱۴۰۴ق)، *بدائع الزهور فی وقایع السهور*، تحقیق محمد مصطفی، ج ۱، قاهره: هیئت المصریة.
- ابن تغری بردی، جمال‌الدین ابوالمحاسن (۱۴۱۳ق)، *النجوم الزاهرة فی ملوک مصر و القاهرة*، ج ۱، ۲، ۳، [بی‌جا]: دار الکتب العلمیه.
- ابن جیعان، شرف‌الدین یحیی (۱۹۷۴م)، *التحفة السنیة بأسماء البلاد المصریة*، قاهره: مکتبه الکلیات الازهریة.
- ابن حجر عسقلانی، شهاب‌الدین احمد بن علی بن محمد (۱۴۱۲ق)، *تهذیب التهذیب*، ج ۱، بیروت-لبنان: دار احیاء التراث العربی.
- ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۳۶۶ش)، *العبر یا تاریخ ابن خلدون*، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ج ۳، ۴، ۶، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد بن محمد [بی‌تا]، *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*، به کوشش احسان عباسی، ج ۳، ۵، بیروت: دار صادر.
- ابن دقماق، ابراهیم بن محمد (۱۳۱۰ق)، *الاتصار لواسطة عقد الامصار*، به کوشش کارل فولرس، ج ۲، [بی‌جا]: بولاق.
- ابن الزیات، شمس‌الدین ابو عبدالله محمد [بی‌تا]، *الکواکب السیارة فی ترتیب الزیارة*، بغداد: مکتبه المثنی.

- ابن زولاق، حسن بن ابراهیم (۱۴۲۰ق)، فضائل مصر و اخبارها و خواصها، ج ۲، قاهره، مکتبه الخانجی.
- ابن سعد، ابو عبدالله محمد [بی تا]، الطبقات الکبری، ج ۳، ۵، بیروت: دار صادر.
- ابن سعید اندلسی (۱۹۵۳ق)، المغرب فی حلی المغرب، قسم خاص مصر، به کوشش زکی محمد حسن و دیگران، ج ۱، قاهره: مطبعة جامعة فواد الاول.
- ابن شهر آشوب، رشیدالدین ابوجعفر (۳۵۳ق)، معالم العلماء، به کوشش عباس اقبال، تهران: فردین.
- ابن صوفی، نجم الدین علی (۱۴۰۹ق)، المجدی فی انساب الطالبین، به کوشش احمد مهدوی دامغانی، قم: مرعشی.
- ابن طباطبا، ابراهیم بن ناصر (۱۳۸۸ق)، منتقلة الطالبیه: مهاجران آل ابوطالب، ترجمه محمد رضا عطایی، مشهد: آستان قدس رضوی.
- ابن طیفور، ابن ابی طاهر (۱۳۶۸ق)، بغداد، تصحیح محمد زاهد بن حسن کوثری، [بی جا]: نشر الثقافة الاسلامیة.
- ابن عساکر، علی بن حسن بن هبة الله (۱۴۱۵ق)، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، ج ۱۹، ۲۹، ۶۹، بیروت: دار الفکر.
- ابن عنبه، جمال الدین احمد بن علی (۱۴۱۷ق)، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، قم: صدر.
- ابن کثیر، عماد الدین ابوالفداء (۱۴۰۵ق)، البداية و النهایة، تحقیق احمد ابولمحم و دیگران، ج ۸، ۱۰، بیروت: دار المعرفه.
- ابن کلیبی، هشام بن محمد (۱۴۰۷ق)، جمهرة النسب، تحقیق ناجی حسن، بیروت: عالم الکتب.
- ابوالفداء، اسماعیل (۲۰۰۶م)، تقویم البلدان، قاهره: مکتبه الثقافة الدینیة.
- ادریسی، محمد بن محمد [بی تا]، نزهة المشتاق فی اختراق الآفاق، ج ۱، [بی جا]: مکتبه الثقافة الدینیة.
- ادفوی شافعی، جعفر بن ثعلب (۳۸۶ق)، الطالع السعيد الجامع اسماء نجباء الصعید، تحقیق سعد محمد حسن، قاهره: الدار المصریة.
- اربلی، علی بن عیسی (۱۴۲۶ق)، کشف الغمة فی معرفة الأئمة (ع)، تحقیق علی آل کوثر، ج ۲، قم: المجمع العالمی لأهل البيت (ع).
- اصفهانی، ابوالفرج (۱۹۶۰م)، الأغانی، به کوشش عبدالستار احمد فراج، ج ۲۱، بیروت: دار الثقافة.
- (۱۴۱۹ق)، مقاتل الطالبین، چاپ سید احمد صقر، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- بصری عباسی، عباس حسین (۱۴۱۵ق)، موجز القبایل العربیة بمحافظة أسوان و أنسابها، قاهره: دار رکابی.
- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷ق)، جمل من انساب الاشراف، به کوشش سهیل زکار، ج ۳، بیروت: دار الفکر.
- (۱۹۸۸م)، فتوح البلدان، بیروت: مکتبه الهلال.

- بلوی، ابو محمد عبدالله بن محمد [بی تا، الف]، سیره احمد بن طولون، به کوشش محمد کرد علی، قاهره: مکتب الثقافة الدينية.
- بلوی، خالد بن عیسی [بی تا]، تاج المفرق فی تحلیه علماء المشرق، ج ١، [بی جا]: [بی نا].
- جلیلی، مهدی (١٣٨١ش)، «گرایشهای شیعی در مصر تا میانه سده سوم هجری»، نشریه دانشکده الهیات مشهد، ش ٥٥، صص ٦٧-٨٩.
- حسن، ابراهیم حسن و طه شرف (١٣٦٧ق)، المعز لدين الله امام الشيعة الاسماعيلية و مؤسس الدولة - الفاطمية في مصر، قاهره: مکتبه النهضة المصرية.
- حسنی، ابو العباس احمد بن ابراهیم (١٤٢٢ق)، المصاییح، تحقیق عبدالله بن احمد الحوثی، یمن: مؤسسة الامام زيد بن علي الثقافية.
- خامه یار، احمد (١٣٩٧)، «مسجد و مقبره سیده نفیسه»، دانشنامه جهان اسلام، ج ٢٥، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی [بی تا]، تاریخ بغداد، ج ٨، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- خورشید، عبدالله (١٩٩٢م)، القبائل العربیه فی مصر، [بی جا]: هیئت المصریه العامه.
- دینوری، ابن قتیبه (١٣٩٠ق)، المعارف، تحقیق محمد اسماعیل عبدالله الصاوی، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ذهبی، شمس الدین محمد (١٤٠٢ق)، سیر اعلام النبلاء، به کوشش شعب الارنؤوط، ج ٣، ١٠، بیروت: مؤسسة الرساله.
- (١٤١١ق)، تاریخ اسلام و الوفیات المشاهیر و الاعلام، حوادث و وفیات ٢١١- ٢٢٠، تحقیق عبدالسلام تدمری، ج ١٥، بیروت: دار الکتب العربی.
- رحمتی، محمد کاظم (١٣٩٣ش)، «رسی، قاسم بن ابراهیم»، دانشنامه جهان اسلام، ج ١٩، تهران: بنیاد دائرة المعارف اسلامی.
- رمزی، محمد، القاموس الجغرافی للبلاد المصریه من عهد قدماء المصریین الی سنة ١٩٤٥م، مصر، هیئته المصریه العامه للکتب.
- زبیری، مصعب بن عبدالله (١٩٥٣م)، نسب قریش، تصحیح لوی پروونسال، قاهره: [بی نا].
- سبط بن جوزی (١٤٢٦ق)، تذکره الخواص من الأمة بذکر خصائص الأئمة، به کوشش حسین تقی زاده، ج ٢، دمشق: مجمع العالمی لأهل البيت(ع).
- سخاوی، نورالدین علی بن احمد (١٣٥٣ق)، تحفة الاحباب و بغیة الطلاب، به کوشش محمود ربیع و حسن قاسم، قاهره: العلوم و الآداب.
- [بی تا]، الضوء اللامع، بیروت: دار مکتبه الحیاة.
- سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد (١٤٠٩ق)، الأنساب، تحقیق عبدالله عمر البارودی، ج ٣، بیروت: ١٤٠٩ق.

- سیده کاشف، اسماعیل (۱۴۰۶ق)، مصر فی فجر الاسلام من الفتح العربی الی قیام الدولة الطولونیه، بیروت: دار الرائد العربی.
- شیخ مفید (۴۱۳ق)، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحیاء التراث، ج ۲، قم: المؤتمر العالمی لأئمة الشیخ المفید.
- طبری، محمد بن جریر [بی تا]، تاریخ الامم و الملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۱۱، بیروت - لبنان: دار سويدان.
- طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن (۱۴۲۰ق)، رجال الطوسی، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- عالم زاده، هادی (۱۳۶۹ش)، «آل زهره»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- عبدالجلیل قزوینی رازی، نصیرالدین ابوالرشید (۱۳۵۸ش)، النقص معروف به بعض مثالب النواصب فی تنقض بعض فضائل الروافض، تصحیح میر جلال الدین محدث، تهران: انجمن آثار ملی.
- عبیدلی، یحیی بن حسن بن جعفر (۱۴۰۱ق)، اخبار الزینبات، تصحیح و مقدمه محمدجواد حسینی مرعشی نجفی، قم: [بی تا].
- العمری، یاسین بن خیرالله (۱۳۸۶ق)، مهذب الروضة الفیحاء فی تواریخ النساء، به کوشش رجاء محمود سامرایی، بغداد: دارالجمهوریه.
- فصیحی خوافی، احمد بن جلال الدین (۱۳۴۱ش)، مجمل فصیحی، تصحیح محمود فرخ، ج ۱، مشهد: طوس.
- فؤاد سید، آیمین (۱۴۱۳ق)، الدولة الفاطمیه فی مصر، قاهره: الدار المصریه اللبنانیه.
- قائدان، اصغر (بهار و تابستان، ۱۴۳۳ق)، «مرقد السیده زینب الکبری فی مصر؛ دراسة و تمحیص للآراء التاريخیة المختلفة»، آفاق الحضارة الاسلامیة، س ۱۵، ش ۲۹، صص ۱۲۱ - ۱۴۰.
- قاسم المصری، حسن (۱۳۵۳ق)، تاریخ و مناقب و مآثر الست الطاهره البتول السیادة زینب و الاخبار الزینبات للعبیدلی النسابة، قم: مکتبه آیه الله مرعشی.
- قلقشندی، احمد بن علی (۱۴۰۵ق)، نهاية الأرب فی معرفة انساب العرب، بیروت: دار الکتب العلمیة.
- [بی تا]، صبح الأعشى فی صناعة الإنشاء، ج ۱، [بی جا]: مؤسسه المصریه العامه.
- کاروئو موریموتو (بهار و تابستان ۱۳۸۶ش)، «تاریخ مطالعاتی مقدماتی درباره پراکندگی جغرافیایی «نقابه الظالمین» در پی درک و فهمی از پراکندگی و گسترش اولیه سیدها»، ترجمه محمدحسین حیدریان، آینه میراث، ش ۳۶ و ۳۷.
- کامل حسین، محمد [بی تا]، تشیع در مصر قبل از فاطمیان، در *Islamic Research Assqciation, Miscellany*, pp.58-73.
- کندی، ابو عمر محمد بن یوسف (۱۹۰۸م)، کتاب الولاة و کتاب القضاء، به کوشش روون گست،

- بیروت: مطبعة الآبالبسوعین.
- مامقانی، شیخ عبدالله (١٤٢٤ق)، تنقیح المقال فی اخبار علم الرجال، به کوشش محی‌الدین مامقانی، قم: مؤسسه آل‌البیته (ع).
- مجهول المؤلف (١٩٧١م)، اخبار الدولة العباسية، به کوشش عبدالعزیز دوری و عبدالجبار مطلبی، بیروت: دار الطلیعه.
- مجهول المؤلف [بی‌تا]، العیون و الحدائق فی اخبار الحقائق، ج ٣، بغداد: مکتبه المثنی.
- مروزی ازوارقانی، اسماعیل (١٤٠٩ق)، الفخری فی انساب الطالبین، تحقیق سید محمد رجایی، قم: مکتبه آیه‌الله العظمی مرعشی نجفی.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (١٩٨٩م)، مروج الذهب فی معادن الجوهر، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تحقیق شارل بلا، ج ٢، ٤، ٥، بیروت: الشركة العالمیه.
- مظفر، محمدحسین (١٣٧٥ق)، تاریخ شیعه، ترجمه سید محمدباقر حجتی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- مقریزی، تقی‌الدین علی بن احمد (١٣٤٧ق)، اتعاظ الحنفاء بأخبار الخلفاء، تحقیق جمال‌الدین الشیال، ج ١، [بی‌جا]: دار الفکر العربی.
- (١٤٠٧ق)، المقفی الکبیر، به کوشش محمد یعلاوی، ج ١، ٢، ٣، ٤، بیروت: دار الغرب الاسلامی.
- (١٤٢٢ق)، المواعظ و الاعتبار فی ذکر الخطط و الآثار، تحقیق ایمن فؤاد، ج ١، ٣، ٤، لندن: مؤسسه الفرقان للترث الاسلامی.
- (١٤٢٢ق)، الاغانی الامه بکشف الغمه، تحقیق محمد مصطفی زیاده و جمال‌الدین محمد شیال، قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیة.
- (١٩٦١م) البیان و الإعراب عمّا بأرض مصر من الأعراب للمقریزی، تحقیق عبدالمجید عابدين، قاهره: عالم الکتب.
- ممدوح، عبدالرحمن الریطی [بی‌تا]، دور القبائل العربیة فی صعيد مصر (٢١-٣٥٨ق)، قاهره: مکتبه مدبولی.
- ناطق بالحق، یحیی بن حسین بن هارون حسنی (١٤٢٢ق)، الإفادة فی تاریخ الائمة السادة، تحقیق ابراهیم بن مجدالدین بن محمد المؤیدی و هادی بن حسن بن هادی حمزی، یمن: مرکز اهل‌البیته للدراسات الاسلامیة.
- نجاشی، ابوالعباس احمد بن علی (١٤٠٨ق)، رجال، تحقیق محمدجواد نائینی، ج ١، بیروت: دار الأضواء.
- نجفیان رضوی، لیلا (١٣٩٤ش)، حیات سیاسی حسینیان تا سال ١٤٥ هجری، تهران: پژوهشکده تاریخ اسلام.
- نویری، شهاب‌الدین احمد (١٤٢٨ق)، نهاية الأرب فی فنون الأدب، قاهره: دارالکتب و الوثائق القومیة.

- واقدی، اَبی عبدالله محمد بن عمر بن واقد (۱۴۱۷ق)، *فتوح الشام*، تحقیق عبداللطیف عبدالرحمن، ج ۲، بیروت - لبنان: دار الکتب العلمیه.
- یافعی، ابو محمد عبدالله بن اسعد (۱۳۳۸ق)، *مرآة الجنان وعبرة الیقظان*، [بی جا]: حیدرآباد دکن.
- یاقوت حموی، ابو عبدالله [بی تا]، *معجم البلدان*، ج ۱، ۳، ۴، تهران: مکتبه الاسدی.
- یحیی بن حسین (بی تا)، *انباء الزّمن فی اخبار الیمن من سنة ۲۸۰ الی سنة ۳۲۲ق*، تصحیح محمد عبدالله ماضی، [بی جا]: مکتبه الثقافة الدینیة.
- یعقوبی، احمد بن واضح [بی تا]، *تاریخ*، ج ۲، بیروت: دار صادر.

